

شاعر پروانه‌ای

درباره دکتر ناصر پروانی

آذر خزاعی سرچشمه

نویسنده



دکتر ناصر پروانی را انگار سال هاست می‌شناسم. ایشان قبل از این‌که همکار و دوست باشد برادری مهربان و با محبت است. قبل از این‌که نویسنده باشد شاعر است و شاعرانگی‌اش همیشه پر از احساس بوده و احساسات انسانی از بطن آفریدگار مهربان نشأت می‌گیرد و بخشنده‌گی را به اوج می‌رساند. او انسانی خیر است و زندگی‌اش را وقف امور خیر کرده است و رد پای خیر بودنش را در شعرهایش می‌توان دید و احساس کرد. هر کدام از آثار پروانی را ورق بزیی پر از حس نوع دوستی و عشق به خالق هستی است حتی در رمان و زندگینامه هم از این ویژگی دور نمی‌شود و فضا و زمان را با اشعاری ناب به تو می‌شناساند. او کلمات و واژه‌ها را به تسخیر خود در آورده و چنان می‌سراید که محدود اشعارش می‌شوی و زمان از دستت خارج می‌شود. مضمون برخی اشعار ایشان بر مسائل اجتماعی مانند زندگی و حیات، مسیر و راه، مهربانی و محبت و دوست داشتن اشاره دارد اما عمدتاً اشعار وی عاشقانه و ترسیم‌کننده مفاهیمی همانند عشق، انتظار و جدایی است.

او مدیریت توسعه سرمایه انسانی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی است. در برخورد او با مراجع‌کنندگان نیز لطافت و مهربانی شاعرانگی را می‌توان دید. تا به حال دیده نشده در رفتار و کردار ایشان کوچکترین بی‌احترامی به طرف مقابل صورت گیرد به خصوص در ارتباط با دانشجویان بیشتر شنونده است تا گوینده و قبل از این‌که حرفی بزند با عمل آن حرف را بازگو می‌کند. همیشه پر انرژی و مشغول کار است و وقت خود را تلف نمی‌کند.

او در مسائل و امور کاری به حواشی ایجاد شده اهمیت نمی‌دهد و کار را تا حصول نتیجه پیگیری کرده و در کار صبوری به خرج می‌دهد. حواشی به همکارانش هست و به کار تیمی اهمیت می‌دهد و جدیت در کار توأم با همدلی و همراهی و مهربانی با همکاران است. می‌شود گفت شاعر غزل‌سرای امروزی و سنتی است.

نمی‌توان گفت هیچ وقت عصبانی نمی‌شود همه ما عشق، مهربانی، دوستی، عصبانیت و خشم در وجودمان نهفته است اما روش او را در عصبانیت دور شدن از فضای موجود دیده‌ام و بیشتر عصبانیتش هم از دلسوزی‌هایش نشأت می‌گیرد.

او در حال حاضر مدیرکل نیروی انسانی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی، شاعر و نویسنده‌ای که آثارشان همواره مورد توجه نسل جوان و دانشجویان بوده و در کارگاه شعر «شب‌های پروانه‌ای» اصول شعر و موضوعات مرتبط با ادبیات را تدریس می‌کنند و در این کارگاه نیز اول دوست و رفیق راه است و بعد معلم و شاعر.

تعلق خاطر به شعر

دکتر پروانی تعلق خاطری وصف ناشدنی به شعر دارد بنابراین از میان تمام آثار ایشان دفتر شعر را انتخاب کردم. ذوق لطیف ایشان مثل آینه در اشعار عاشقانه و حتی اجتماعی متبلور است. عاشقانه‌های او در هر یک از کتاب‌ها با دیدگاهی متفاوت سروده شده است.

۴

قصه‌های

شاعرانگی

گفت‌وگو

گزارش

یادداشت

نقد

۱۳ تیر ۱۴۰۲

ناصر پروانی

سال‌شمار زندگی

تولد
در ۱۶ تیرمقام اول شعر و سوم
داستان در مدارس
ابتدایی استان تهرانسرودن اشعار آئینی و
بهره‌گیری از محضر استاد
آرام و سازگاربرگزاری
کارگاه شعرچاپ اولین
مجموعه شعر
«باران»

۱۳۵۹

۱۳۷۰

۱۳۷۵

۱۳۸۸

۱۳۹۲

با یک مدیر بهداشت و درمان که مجذوب شعر و داستان است هم‌کلام شدیم؛ (دکتر ناصر پروانی)

دیدار با «حکیمی» و «شاملو»
روی تخت بیمارستان!

به حاج منصور ارضی شعر می‌دادم و در حادثه مسجد ارک هم آسیب دیدم

خدمتم، مرحوم محمدرضا حکیمی را دیدم. بیمار ما بود و چند بار با ایشان دیدار و گفت‌وگو داشتیم. همان سال‌ها بین لیسانس و فوق لیسانس چند سال فاصله افتاد...

۴ مگر شما پزشک نیستید؟

خیر. من دکترای مدیریت دارم، ولی چون بیشتر مدیر بیمارستان بودم و در دانشگاه علوم پزشکی خدمت می‌کردم، همه احساس می‌کردند پزشکم. پس دیدار با استاد حکیمی نقطه عطف بود.

از ۲۴-۲۵ سالگی با یک ژانر متفاوتی شروع به نوشتن کردم. اولین کتابم مجموعه اشعار «باران» بود، تلفیقی از عشق و عرفان. آن وقت متأثر از دیوان اشعار امام خمینی و حافظ بودم. در شروع دهه سوم زندگی‌ام به سمت اشعار عاشقانه محض رفتم. به شدت عاشقانه می‌نوشتیم.

۴ در این عاشقانه فرد خاصی تأثیرگذار بود؟

نه فرد خاصی نبود، فضای ذهنی خودم آن‌طور بود. مدتی هم این میان اصلاً شعر نمی‌نوشتیم بلکه قطعه ادبی بود که رفته رفته تبدیل شده به شعر سپید. سال ۹۰ و همان حوالی در حوزه هنری برای شش کتاب من رونمایی گرفتند. کتاب‌هایی که قبلاً منتشر شده ولی رونمایی نشده بود. بزرگوارانی مثل آقای قزو، استاد میرشاک و فاضل نظری در آن برنامه حضور داشتند. همین اتفاق باعث شد نوشتن را جدی‌تر بگیرم و با عده‌ای از جوان‌ها شروع به کار کردم.

۴ شاگرد گرفتید؟

از قبل چند نفر بودند که به طور خصوصی با ایشان کار می‌کردم؛ چون به شکل آکادمیک آموزش ندیده بودم. بیشتر همفکری بود تا تدریس. خودم می‌رفتم فرهنگسرای اندیشه پیش استاد عبداللهی. در آن فرهنگسرا از سال ۶۰ یک کارگاه شعر قوی تشکیل شده بود با مرحوم اخوان ثالث، حسین منزوی و استاد عبداللهی. من هنوز هم با استاد عبداللهی رفاقت دارم. در نمایشگاه کتاب سال ۹۴ یا ۹۵ کتاب‌های دوقلوی «سرطان عشق» و «یک کوزه پراز احساس» را رونمایی کردم که زود به چاپ دوم رسیدند؛ با این‌که با ناشران معروف شعر کار نکرده بودم ولی این کتاب‌ها راه خود را باز کردند. بعد از آن هر کتابی که نوشتیم، بیش از دو سه چاپ رفت، آن‌هم در تک‌فروشی نه فروش سازمانی و هدیه دادن در مراسمات. در بعضی مراسم‌ها که می‌روی یک بسته می‌دهند داخلش کتاب‌های خاصی هست خب معلوم است اینها به چاپ صدم می‌رسد.

۴ چه زمانی کارگاه شعر را راه‌اندازی کردید؟

کارگاه شعر را به طور رسمی به اسم «شب‌های پروانه‌ای» به همت دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی راه‌انداختیم. آنجا خاستگاه

دکتر پروانی را به
پیکاری می‌شناسم
چه در حوزه
ادبیات چه در

سمیه جمالی

نویسنده



حیطه بهداشت و درمان. امسال بارها در نمایشگاه دیدم‌شان که خستگی ناپذیر به نشست‌های کتابی و مصاحبه درباره کتاب‌هایش می‌رفت. با این همه مسئولیت باز هم از نوشتن و سرودن غافل نشده و همیشه حس هنری خود را تقویت کرده است. از همین رهگذر در امور خیریه فعال است و مسئولیت اجتماعی خود را هم‌زمان با سایر مسئولیت‌ها پیش می‌برد. دبیری جشنواره‌های ادبی دانشگاهی و داوری در سال‌های مختلف به اضافه تربیت شاعرانی که اکنون دفتر شعر دارند از دیگر فعالیت‌های ایشان است. به بهانه انتشار کتاب «گمنام در قله‌ها» و در آستانه سالگرد تولدش سراغ او رفتیم.

۴ نوشتن چطور و کی سراغ‌تان آمد؟

اولین بار کلاس چهارم دبستان بودم که نوشتیم. آن زمان مجله کیهان بچه‌ها صبح می‌آمد به دکه و من منتظر می‌ایستادم تا زودتر مجله را بگیرم. ۱۲-۱۰ جلد از آن مجله را سر هم و تبدیل به کتاب می‌کردم. اولین نوشته‌های من شعر بود به زبان کودکانه خودم. پنجم دبستان در مسابقات مدارس تهران نفر اول منطقه در شعر و نفر سوم داستان شدم. در مسابقات استانی در رشته داستان مقام نیاوردم ولی در شعر اول شدم. بنابراین بیشتر به شعر سوق پیدا کردم. در نوجوانی با استاد آرام (حاج احمد آرونی) و استاد سازگار آشنا شدم و در زمینه اشعار آئینی از محضرشان استفاده کردم. آن دوره اشعار آئینی زیاد نوشتیم ولی هنوز هم چاپ نکرده‌ام. البته این اشعار توسط مداحان اهل بیت بارها خوانده شده است.

۴ به حاج منصور ارضی هم شعر داده‌اید؟

بله. من همیشه در هیئت «حسین جان» شرکت می‌کردم حتی در آتش‌سوزی ارک آسیب دیدم.

آن زمان خیلی شعرخوانی آئینی داشتیم. بین ۱۷ تا ۲۴ سالگی یک دوره‌ای به شدت درس می‌خواندم و خیلی هم کار می‌کردم. در حیطه نظام سلامت و بهداشت دو سه جا کار می‌کردم که همین باعث شد از نوشتن فاصله بگیرم. اتفاقاتی آن دوره برایم افتاد که دوباره من را به سمت ادبیات کشاند. زمانی که در بیمارستان مهرداد کار می‌کردم، احمد شاملو هم آنجا بستری بود؛ ایشان را ملاقات کردم. رفتم بالای سرشان شعر خواندم. با این‌که خیلی حوصله آدم‌ها را نداشت و به سبب بیماری هم بی‌حوصله‌تر شده بود اما این دیدار برایم خیلی خوشایند بود. سال‌های بعدش در بیمارستان محل



یکبار از دخترتم

پرسیدم: وقتی

کتابی به زبان

محواره باشد

بهرتر می‌خوانی

یا معیار؟ گفت:

محواره. دیده‌ام

که خوانندگان با

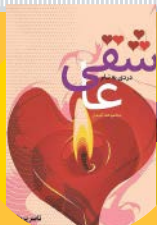
این زبان ارتباط

بهرتری می‌گیرند و

صمیمی‌تر است



تابوت دخترانه.
۹۷ نشر
سخنوران.
شعر عاشقانه



دردی به نام
عاشقی. ۹۳.
استادان قلم.
(شعر)



تبسم
چشم. ۹۲.
انتشارات
روشنی
(شعر)

۳

۲

۱